

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۰۳

آیه ۳۵ - ۳۸

آیه و ترجمه

ثم بدا لهم من بعد ما راوا الايت ليسجنه حتى حين ۳۵  
و دخل معه السجن فتیان قال احدهما انی ارئنی اعصر خمرا و قال الاخرانی  
ارئنی احمل فوق راسی خبزا تاكل الطیر منه نبئنا بتاویله انا نرئک  
من المحسنین ۳۶  
قال لا یاتیکما طعام ترزقانه الا نباتکما بتاویله قبل ان یاتیکما ذلکما مما علمنی  
ربی انی ترکت ملة قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کفرون ۳۷  
و اتبعت ملة اباؤی ابرهیم و اسحق و یعقوب ما کان لنا ان نشرک بالله من شیء  
ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون ۳۸  
ترجمه :

۳۵ - بعد از آنکه نشانه‌های (پاکی یوسف) را دیدند تصمیم گرفتند او را تا  
مدتی زندانی کنند.  
۳۶ - و دو جوان همراه او وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت من در عالم  
خواب دیدم که (انگور برای) شراب می‌فشارم، و دیگری گفت من در خواب  
دیدم که نان بر سرم حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند ما را از تعبیر آن  
آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می‌بینیم.  
۳۷ - (یوسف) گفت پیش از آنکه جیره غذائی شما فرا رسد شما را از تعبیر  
خوابتان آگاه خواهم ساخت این از علم و دانشی است که پروردگارم به من  
آموخته من آئین جمعیتی را که ایمان بخدا ندارند و به سرای دیگر کافرند ترک  
گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم).

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۰۴

۳۸ - من از آئین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب پیروی کردم، برای ماشایسته  
نبود چیزی را شریک خدا قرار دهیم، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولی  
اکثر مردم شکرگزاری نمی‌کنند.

تفسیر :

## زندان به جرم بیگناهی!

جلسه عجیب زنان مصر با یوسف در قصر عزیز با آن شور و غوغا پایان یافت، ولی طبعاً خبرش به گوش عزیز رسید، و از مجموع این جریان‌ات روشن شد که یوسف یک جوان عادی و معمولی نیست، آنچنان پاک است که هیچ قدرتی نمی‌تواند او را وادار به آلودگی کند و نشانه‌های این پاکی از جهات مختلف آشکار شد، پاره شدن پیراهن یوسف از پشت سر، و مقاومت او در برابر وسوسه‌های زنان مصر، و آماده شدن او برای رفتن به زندان، و عدم تسلیم در برابر تهدیدهای همسر عزیز به زندان و عذاب الیم، همه اینها دلیل بر پاکی او بود، دلائلی که کسی نمی‌توانست آن را پرده پوشی یا انکار کند. و لازمه این دلائل اثبات ناپاکی و جرم همسر عزیز مصر بود، و بدنبال ثبوت این جرم، بیم رسوائی و افتضاح جنسی خاندان عزیز در نظر توده مردم روز بروز بیشتر می‌شد، تنها چاره‌ای که برای این کار از طرف عزیز مصر و مشاورانش دیده شد این بود که یوسف را به کلی از صحنه خارج کنند، آنچنان که مردم او و نامش را بدست فراموشی بسپارند، و بهترین راه برای این کار، فرستادنش به سیاه چال زندان بود، که هم او را به فراموشی می‌سپرد و هم در میان مردم به این تفسیر می‌شد که مجرم اصلی، یوسف بوده است! لذا قرآن می‌گوید: بعد از آنکه آنها آیات و نشانه‌های (پاکی یوسف) را دیدند تصمیم گرفتند که او را تا مدتی زندانی کنند (ثم بدا لهم من بعد ما رواوا الايات ليسجننه حتى حين).

---

### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۰۵

تعبیر به بدا که به معنی پیدا شدن رای جدید است نشان می‌دهد که قبلا چنین تصمیمی در مورد او نداشتند، و این عقیده را احتمالا همسر عزیز برای اولین بار پیشنهاد کرد و به این ترتیب یوسف بیگناه به گناه پاکی دامانش، به زندان رفت و این نه اولین بار بود و نه آخرین بار که انسان شایسته‌ای به جرم پاکی به زندان برود.

آری در یک محیط آلوده، آزادی از آن آلودگان است که همراه مسیر آب حرکت می‌کنند، نه فقط آزادی که همه چیز متعلق به آنها است، و افراد پاکدامن و با ارزشی همچون یوسف که همجنس و هم‌رنگ آن محیط نیستند و بر خلاف جریان آب حرکت می‌کنند باید منزوی شوند، اما تاکی، آیا برای همیشه؟ نه، مسلماً نه!

از جمله کسانی که با یوسف وارد زندان شدند، دو جوان بودند (و دخل معه السجن فتيان).

و از آنجا که وقتی انسان نتواند از طریق عادی و معمولی دسترسی به اخبار پیدا کند احساسات دیگر او به کار می افتد، تا مسیر حوادث راجستجو و پیش بینی کند، و خواب و رؤیا هم برای او مطلبی می شود.

از همین رو یک روز این دو جوان که گفته می شود یکی از آن دو مامور آبدار خانه شاه و دیگری سر پرست غذا و آشپزخانه بود، و به علت سعایت دشمنان و اتهام به تصمیم بر مسموم نمودن شاه به زندان افتاده بودند، نزد یوسف آمدند و هر کدام خوابی را که شب گذشته دیده بود و برایش عجیب و جالب می نمود باز گو کرد.

یکی از آن دو گفت: من در عالم خواب چنین دیدم که انگور را برای شراب ساختن می فشارم! (قال احد هما انی ارانى اعصر خمرا).  
و دومی گفت: من در خواب دیدم که مقداری نان روی سرم حمل می کنم،

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۰۶

و پرندگان آسمان می آیند و از آن می خورند (و قال الاخرانى ارانى احمل فوق راسى خبزاً تاكل الطير منه) سپس اضافه کردند: ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می بینیم (نبئنا بتاويله انا نراك من المحسنين).  
در اینکه این دو جوان از کجا دانستند که یوسف از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد، در میان مفسران گفتگو است.

بعضی گفته اند: یوسف شخصا خود را در زندان برای زندانیان معرفی کرده بود که از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد، و بعضی گفته اند سیمای ملکوتی یوسف نشان می داد که او یک فرد عادی نیست، بلکه فرد آگاه و صاحب فکر و بینش است و لابد چنین کسی می تواند مشکل آنها را در تعبیر خواب حل کند. بعضی دیگر گفته اند یوسف از آغاز ورودش به زندان، با اخلاق نیک و حسن خلق و دلداری زندانیان و خدمت آنها و عیادت از مریضان نشان داده بود که یک فرد نیکوکار و گره گشا است به همین دلیل در مشکلاتشان به او پناه می بردند و از او کمک می خواستند.

ذکر این نکته نیز لازم است که در اینجا قرآن بجای کلمه عبد و برده تعبیر به فتی (جوان) می کند، که یکنوع احترام است، و در حدیث داریم لایقولن احدکم عبدی و امتی و لکن فتای و فتاتی: هیچکدام از شما نباید بگوید غلام من و کنیز

من بلکه بگوید جوان من تا در دوران آزادی تدریجی بردگان که اسلام برنامه دقیقی برای آن چیده است، بردگان از هر گونه تحقیر در امان باشند). تعبیر به انی اعصر خمرا (من شراب می فشردم) یا به خاطر آنست که اودر خواب دید انگور را برای ساختن شراب می فشارد، و یا انگوری را که در خم، تخمیر شده بود برای صاف کردن و خارج ساختن شراب از آن می فشرده است،

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۰۷

و یا اینکه انگور را می فشرده تا عصیر آنرا به شاه بدهد، بی آنکه شراب شده باشد و از آنجا که این انگور قابل تبدیل به شراب است این کلمه به آن اطلاق شده است.

تعبیر به انی ارانی (من می بینم) - یا اینکه قاعدتا باید بگوید من در خواب دیدم - به عنوان حکایت حال است، یعنی خود را در آن لحظه ای که خواب می بیند فرض می کند و این سخن را برای ترسیم آن حال بیان می دارد.

بهر حال یوسف که هیچ فرصتی را برای ارشاد و راهنمایی زندانیان از دست نمی داد، مراجعه این دو زندانی را برای مساله تعبیر خواب به غنیمت شمرد و به بهانه آن، حقایق مهمی را که راهگشای آنها و همه انسانها بود بیان داشت. نخست برای جلب اعتماد آنها در مورد آگاهی او بر تعبیر خواب که سخت مورد توجه آن دو زندانی بود چنین گفت: من بزودی و قبل از آنکه جیره غذائی شما فرارسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت (قال لا یاتیکما طعام ترزقانه الا نباتکما بتاویله قبل ان یاتیکما).

و به این ترتیب به آنها اطمینان داد که قبل از فرارسیدن موعد غذائی آنها مقصود گمشده خود را خواهند یافت.

در تفسیر این جمله مفسران احتمالات فراوانی داده اند.

از جمله اینکه یوسف گفت: من به فرمان پروردگار از بخشی اسرار آگاهم نه تنها می توانم تعبیر خواب شما را بازگو کنم بلکه از هم اکنون می توانم بگویم، غذائی که برای شما امروز می آورند، چه نوع غذا و باچه کیفیت است و خصوصیات آن را بر می شمرد.

بنابراین تاویل به معنی ذکر خصوصیات آن غذاست (ولی البته تاویل کمتر به چنین معنی آمده بخصوص اینکه در جمله قبل به معنی تعبیر خواب است).

احتمال دیگر اینکه منظور یوسف این بوده که هر گونه طعامی در خواب

---

ببینید، من می‌توانم تعبیر آنرا برای شما باز گو کنم (ولی این احتمال، باجمله قبل ان یاتیکما سازگار نیست) بنابراین بهترین تفسیر جمله فوق همان است که در آغاز سخن گفتیم.

سپس یوسف با ایمان و خدا پرست که توحید با همه ابعادش در اعماق وجود او ریشه دوانده بود، برای اینکه روشن سازد چیزی جز به فرمان پروردگار تحقق نمی‌پذیرد چنین ادامه داد.

این علم و دانش و آگاهی من از تعبیر خواب از اموری است که پروردگارم به من آموخته است (ذلکما مما علمنی ربی).

و برای اینکه تصور نکنند که خداوند، بی حساب چیزی به کسی می‌بخشد اضافه کرد من آئین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و نسبت به سرای آخرت کافرند، ترک کردم و این نور ایمان و تقوا مرا شایسته چنین موهبتی ساخته است (انی ترکت ملة قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون).

منظور از این قوم و جمعیت مردم بت پرست مصر یا بت پرستان کنعان است. من باید از این گونه عقاید جدا شوم، چرا که بر خلاف فطرت پاک انسانی است، و به علاوه من در خاندانی پرورش یافته‌ام که خاندان وحی و نبوت است، من از آئین پدران و نیاکانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم (و اتبعت ملة آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب).

و شاید این اولین بار بود که یوسف خود را این چنین به زندانیان معرفی می‌کرد تا بدانند او زاده وحی و نبوت است و مانند بسیاری از زندانیان دیگر که در نظامهای طاغوتی به زندان می‌رفتند بیگناه به زندان افتاده است.

بعد به عنوان تاکید اضافه می‌کند برای ما شایسته نیست که چیزی را شریک خدا قرار دهیم چرا که خاندان ما، خاندان توحید، خاندان ابراهیم

بت شکن است (ما کان لنا ان نشکر بالله من شیء).

این از مواهب الهی بر ما و بر همه مردم است (ذلک من فضل الله علینا و علی الناس).

تصور نکنید این فضل و محبت تنها شامل ما خانواده پیامبران شده است، این موهبتی است عام و شامل همه بندگان خدا که در درون جانشان به عنوان یک

فطرت به ودیعه گذاشته شده است و بوسیله رهبری انبیاء تکامل می یابد. ولی متأسفانه اکثر مردم این مواهب الهی را شکرگزاری نمی کنند و از راه توحید و ایمان منحرف می شوند (و لکن اکثر الناس لایشکرون). قابل توجه اینکه در آیه فوق، اسحاق در زمره پدران (آباء) یوسف شمرده شده در حالی که می دانیم یوسف فرزند یعقوب و یعقوب فرزند اسحاق است، بنابراین کلمه اب بر جد نیز اطلاق می شود.

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۱۰

آیه ۳۹ - ۴۲

آیه و ترجمه

یصحبی السجن ء ارباب متفرقون خیر ام الله الوحد القهار ۳۹  
ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتوها انتم و ءابؤکم ما انزل الله بها من سلطان  
ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا اياه ذلک الدین القيم و لکن اکثر الناس لا  
یعلمون ۴۰

یصحبی السجن اما احدکما فیسقی ربه خمرا و اما الاخر فیصلب فتاکل الطیر  
من راسه قضی الامر الذی فیه تستفتیان ۴۱  
و قال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک فانسئ الشیطن ذکر ربه فلبث  
فی السجن بضع سنین ۴۲

ترجمه :

۳۹ - ای دوستان زندانی من آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند واحد قهار؟  
۴۰ - این معبودهائی را که غیر از خدا می پرستید چیزی جز اسمهای (بی مسما) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده اید نیست، خداوند هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خداست، فرمان داده که غیر از او را نپرستید، اینست آئین پا بر جا ولی اکثر مردم نمی دانند.

۴۱ - ای دوستان زندانی من! اما یکی از شما (آزاد می شود و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد، و اما دیگری به دار آویخته می شود و پرندگان از سر او می خورند! این امری که درباره آن از من نظر خواستید قطعی و حتمی است.

۴۲ - و به آن یکی از آن دو که می دانست رهائی می یابد گفت: مرا نزد صاحب (سلطان مصر) یادآوری کن، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد و بدنبال آن چند سال در زندان باقی ماند.

---

تفسیر :

### زندان یا کانون تربیت؟

هنگامی که یوسف با ذکر بحث گذشته، دل‌های آن دو زندانی را آماده‌پذیرش حقیقت توحید کرد رو به سوی آنها نمود و چنین گفت. ای همزندانهای من. آیا خدایان پراکنده و معبودهای متفرق بهترند یا خداوند یگانه یکتای قهار و مسلط بر هر چیز (یا صاحبی السجن الرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار). گوئی یوسف می‌خواهد به آنها حالی کند که چرا شما آزادی را در خواب می‌بینید چرا در بیداری نمی‌بینید؟ چرا؟ آیا جز این است که این پراکندگی و تفرقه و نفاق شما که از شرک و بت‌پرستی و ارباب متفرقون سرچشمه می‌گیرد، سبب شده که طاغوت‌های ستمگر بر شما غلبه کنند، چرا شما زیر پرچم توحید جمع نمی‌شوید و به دامن پرستش الله واحد قهار دست نمی‌زنید تا بتوانید این خودکامگان ستمگر را که شما را بیگناه و به مجرد اتهام به زندان می‌افکنند از جامعه خود برانید.

سپس اضافه کرد این معبودهایی که غیر از خدا برای خود ساخته‌اید چیزی جز یک مشت اسم‌های بی‌مسمی که شما و پدران‌تان آنها را درست کرده‌اید نیست (ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها انتم و آباؤکم). اینها اموری است که خداوند دلیل و مدرکی برای آن نازل نفرموده بلکه ساخته و پرداخته مغزهای ناتوان شما است (ما انزل الله بها من سلطان). بدانید حکومت جز برای خدا نیست و به همین دلیل شما نباید در برابر این بت‌ها و طاغوت‌ها و فراعنه سر تعظیم فرود آورید (ان الحکم الا لله). و باز برای تاکید بیشتر اضافه کرده: خداوند فرمان داده جز او را نپرستید (امر ان لا تعبدوا الا اياه).

این است آئین و دین پا بر جا و مستقیم که هیچگونه انحرافی در آن راه ندارد (ذلک الدین القیم).

یعنی توحید در تمام ابعادش، در عبادت، در حکومت در جامعه، در فرهنگ و در همه چیز، آئین مستقیم و پا بر جای الهی است.

ولی چه می‌توان کرد بیشتر مردم آگاهی ندارند و به خاطر این عدم



آگاهی در بیراهه‌های شرک سرگردان می‌شوند و به حکومت غیر الله تن درمی‌دهند و چه زجرها و زندانها و بدبختیها که از این رهگذر دامانشان رامی‌گیرد (و لکن اکثر الناس لا يعلمون).

یوسف پس از دلالت و ارشاد دو رفیق زندانی خود و دعوت آنها به حقیقت توحید در ابعاد مختلفش به تعبیر خواب آنها پرداخت، چرا که از آغاز به همین منظور نزد او آمده بودند، و او هم قول داده بود این خوابها را تعبیر کند، ولی فرصت را غنیمت شمرد و فصل گویا و زنده‌ای از توحید و مبارزه با شرک برای آنها بازگو کرد.

سپس رو به سوی دو رفیق زندانی کرد و چنین گفت: دوستان زندانی من! اما یکی از شما آزاد می‌شود، و ساقی شراب برای ارباب خود خواهد شد (یا صاحبی السجن اما احد کما فیسقی ربه خمر).

اما نفر دیگر به دار آویخته می‌شود و آنقدر میماند که پرندگان آسمان از سر او می‌خورند! (و اما الآخر فیصلب فتاکل الطیر من راسه).

گرچه با توجه به تناسب خوابهایی که آنها دیده بودند، اجمالا معلوم بود کدامیک از این دو آزاد و کدامیک به دار آویخته می‌شود، اما یوسف نخواست این خبر ناگوار را صریحتر از این بیان کند لذا تحت عنوان یکی از شما دو نفر مطلب را تعقیب کرد.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۱۳

سپس برای تاکید گفتار خود اضافه کرد این امری را که شما درباره آن از من سؤال کردید و استفتاء نمودید حتمی و قطعی است اشاره به اینکه این یک تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از یک خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته‌ام مایه می‌گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد! (قضى الامر الذی فیه تستفتیان)

در بسیاری از تفاسیر ذیل این جمله آمده است، که نفر دوم همینکه این خبر ناگوار را شنید در مقام تکذیب گفتار خود بر آمد و گفت من دروغ گفتم چنین خوابی ندیده بودم شوخی می‌کردم، به گمان اینکه اگر خواب خود را تکذیب کند این سرنوشت دگرگون خواهد شد، و لذا یوسف به دنبال این سخن گفت آنچه درباره آن استفتاء کردید، تغییرناپذیر است. این احتمال نیز وجود دارد که یوسف آنچنان در تعبیر خواب خود قاطع بود که این جمله را به عنوان تاکید بیان داشت.



اما در این هنگام که احساس می کرد این دو بزودی از او جدا خواهند شد، برای اینک که روزنه ای به آزادی پیدا کند، و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند تبرئه نماید، به یکی از آن دو رفیق زندانی که می دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب اختیار خود (شاه) از من سخن بگو تا تحقیق کند و بی گناهی من ثابت گردد (وقال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک)

اما این غلام فراموشکار آنچنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را بدست فراموشی می سپارند - به کلی مساله یوسف را فراموش کرد.

ولی تعبیر قرآن این است که شیطان یاد آوری از یوسف را نزد صاحبش از خاطر او برد (فانساه الشیطان ذکر ربه).

و به این ترتیب، یوسف بدست فراموشی سپرده شد، و چند سال در زندان

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۱۴

باقی ماند (فلبث فی السجن بضع سنین).

در اینک که ضمیر انساه الشیطان به ساقی شاه بر می گردد یا به یوسف، در میان مفسران گفتگو است بسیاری این ضمیر را به یوسف باز گردانده اند بنابراین معنی این جمله چنین می شود که شیطان یاد خدا را از خاطریوسف برد و بهمین دلیل به غیر او توسل جست.

ولی با توجه به جمله قبل، که یوسف به او توصیه می کند مرا نزد صاحب و مالکت بازگو کن ظاهر این است که ضمیر به شخص ساقی باز می گردد، و کلمه رب در هر دو جا، یک مفهوم خواهد داشت.

به علاوه جمله و اذکر بعد امة (بعد از مدتی باز یادش آمد) که در چند آیه بعد در همین داستان درباره ساقی می خوانیم نشان می دهد که فراموش کننده او بوده است نه یوسف.

ولی بهر حال چه ضمیر به یوسف باز گردد و چه به ساقی، در این مساله شکی نیست که یوسف در اینجا برای نجات خود توسل به غیر جسته است.

البته اینگونه دست و پا کردن ها برای نجات از زندان و سایر مشکلات در مورد افراد عادی مساله مهمی نیست، و از قبیل توسل به اسباب طبیعی می باشد، ولی برای افراد نمونه و کسانی که در سطح ایمان عالی و توحید قرار دارند، خالی از ایراد نمی تواند باشد، شاید به همین دلیل است که خداوند این ترک

اولی را بر یوسف نبخشید و بخاطر آن چندسالی زندان او ادامه یافت.  
در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می خوانیم که فرمود من  
از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به مخلوق، و نه به خالق، پناه برد و یاری  
طلبید؟.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که بعد از این داستان،  
جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟ گفت:

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۱۵

پروردگار من!.

گفت چه کسی مهر تو را آنچنان در دل پدر افکند؟ گفت: پروردگار  
من. گفت چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجات دهند؟  
گفت: پروردگار من.

گفت چه کسی سنگ را (که از فراز چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟ گفت  
پروردگار من:

گفت چه کسی تو را از چاه رهائی بخشید؟ گفت: پروردگار من.  
گفت چه کسی مکر و حيله زنان مصر را از تو دور ساخت؟ گفت پروردگار  
من!

در اینجا جبرئیل چنین گفت: پروردگارت می گوید چه چیز سبب شد  
که حاجتت را بنزد مخلوق بردی، و نزد من نیاوردی؟ و به همین جهت  
باید چند سال در زندان بمانی.

نکته ها :

### ۱ - زندان کانون ارشاد یا دانشگاه فساد.

زندان تارخچه بسیار دردناک و غمانگیزی در جهان دارد. بدترین جنایتکاران و  
بهترین انسانها هر دو به زندان افتاده اند، به همین دلیل زندان همیشه کانونی  
بوده است برای بهترین درسهای سازندگی و یابدترین بد آموزیها.

در زندانهای که تبهکاران دور هم جمع می شوند در حقیقت یک آموزشگاه  
عالی فساد تشکیل می شود، در این زندانها نقشه های تخریبی را مبادله می کنند  
و تجربیاتشان را در اختیار یکدیگر می گذارند و هر تبهکاری در واقع درس  
اختصاصی خود را به دیگران می آموزد، به همین دلیل پس از آزادی از زندان  
بهتر و ماهرتر از گذشته به جنایات خود ادامه می دهند، آنهم با حفظ وحدت و  
تشکل جدید، مگر

اینکه ناظران بر وضع زندان مراقب این موضوع باشند و با ارشاد و تربیت زندانیان آنها را که غالباً افرادی پر انرژی و با استعداد هستند تبدیل به عناصر صالح و مفید و سازنده بکنند.

و اما زندانهائی که از پاکان و نیکان و بی گناهان و مبارزان راه حق و آزادی تشکیل می گردد کانونی است برای آموزشهای عقیدتی، و راههای عملی مبارزه، و سازماندهی، اینگونه زندانها فرصت خوبی به مبارزان راه حق می دهد تا بتوانند کوششهای خود را پس از آزادی هماهنگ و متشکل سازند.

یوسف که در مبارزه با زن هوسباز، حيله گر، و قلدری، همچون همسر عزیز مصر، پیروز شده بود، سعی داشت که محیط زندان را تبدیل به یک محیط ارشاد و کانون تعلیم و تربیت کند، و حتی پایه آزادی خود و دیگران را در همان برنامه ها گذارد.

این سرگذشت به ما این درس مهم را می دهد که ارشاد و تعلیم و تربیت محدود و محصور در کانون معینی مانند مسجد و مدرسه نیست، بلکه باید از هر فرصتی برای این هدف استفاده کرد حتی از زندان در زیر زنجیرهای اسارت.

ذکر این نکته نیز لازم است که درباره سالهای زندان یوسف گفتگو است ولی مشهور این است که مجموع زندان یوسف ۷ سال بوده ولی بعضی گفته اند قبل از ماجرای خواب زندانیان ۵ سال در زندان بود و بعد از آن هم هفت سال ادامه یافت سالهائی پر رنج و زحمت اما از نظر ارشاد و سازندگی پر بار و پر برکت.

## ۲- آنجا که نیکوکاران بر سر دار می روند.

جالب اینکه در این داستان می خوانیم کسی که در خواب دیده بود جام شراب به دست شاه می دهد آزاد شد و آن کس که در خواب دیده بود طبق نان بر سر دارد

و پرندگان هوا از آن می خورند به دار آویخته شد. آیا مفهوم این سخن این نیست که در محیطهای فاسد و رژیمهای طاغوتی آنها که در مسیر شهوات خود کامگاند آزادی دارند و آنها که در راه خدمت به اجتماع و کمک کردن و نان دادن به مردم قدم بر می دارند حق حیات ندارند و

باید بمیرند؟ این است بافت جامعه‌ای که نظام فاسدی بر آن حکومت می‌کند، و این است سرنوشت مردم خوب و بد در چنین جامعه‌ها. درست است که یوسف با اتکاء به وحی الهی و علم تعبیر خواب چنین پیش‌بینی را کرد ولی هیچ معبری نمی‌تواند چنین تناسبها را در تعبیرش از نظر دور دارد.

در حقیقت خدمت در این جوامع گناه است و خیانت و گناه عین ثواب!.

### ۳ - بزرگترین درس آزادی!

دیدیم که یوسف بالاترین درسی را که به زندانیان داد درس توحید و یگانه پرستی بود، همان درسی که محصولش آزادی و آزادگی است. او می‌دانست ارباب متفرقون و هدفهای پراکنده، و معبودهای مختلف، سرچشمه تفرقه و پراکندگی در اجتماعند و تا تفرقه و پراکندگی وجود دارد طاغوتها و جباران بر مردم مسلطند، لذا برای قطع ریشه آنها دستور داد که از شمشیر برای توحید استفاده کنند تا مجبور نباشند آزادی را به خواب ببینند بلکه آن را در بیداری مشاهده کنند. مگر جباران و ستمگران که بر گرده مردم سوارند در هر جامعه‌ای چند نفر می‌باشند که مردم قادر به مبارزه با آنها نیستند؟ جز این است که آنها افراد محدودی هستند ولی با ایجاد تفرقه و نفاق، از طریق ارباب متفرقون، و در هم شکستن نیروی متشکل جامعه، امکان حکومت را بر توده‌های عظیم مردم به دست می‌آورند؟.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۱۸

و آن روز که ملتها به قدرت توحید و وحدت کلمه آشنا شوند و همگی زیر پرچم الله الواحد القهار جمع گردند و به نیروی عظیم خود پی برند آن روز نابودی آنها است، این درس بسیار مهمی است برای امروز ما و برای فردای ما و برای همه انسانها در کل جامعه بشری و در سراسر تاریخ.

مخصوصاً توجه به این نکته ضرورت دارد که یوسف می‌گوید: حکومت مخصوص خداست (ان الحكم الا لله) و سپس تاکید می‌کند پرستش و خضوع و تسلیم نیز فقط باید در برابر فرمان او باشد (امر الاتعبدوا الا اياه) و سپس تاکید می‌کند آئین مستقیم و پا بر جا چیزی جز این نیست (ذلک الدین القیم) ولی سرانجام این را هم می‌گوید که با همه این اوصاف متأسفانه اکثر مردم از این واقعیت بی‌خبرند (و لکن اکثر الناس لا یعلمون) و بنابراین اگر مردم آموزش

صحیح ببینند و آگاهی پیدا کنند و حقیقت توحید در آنها زنده شود این مشکلاتشان حل خواهد شد.

#### ۴ - سوء استفاده از یک شعار سازنده.

شعار ان الحکم الا لله که یک شعار مثبت قرآنی است و هر گونه حکومت را جز حکومت الله و آنچه به الله منتهی می شود نفی می کند متأسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده های عجیبی واقع شده است از جمله همانگونه که می دانیم خوارج نهروان که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند برای نفی حکمیت در جنگ صفین به این شعار چسبیدند و گفتند تعیین حکم برای پایان جنگ یا تعیین خلیفه گناه است چرا که خداوند می گوید ان الحکم الا لله: حکومت و حکمیت مخصوص خدا است!

آنها از این مسأله بدیهی غافل بودند، و یا خود را به تغافل می زدند، که اگر حکمیت از طرف پیشوایانی تعیین شود که فرمان رهبریشان از طرف خدا

---

#### تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۱۹

صادر شده حکم آنها نیز حکم خدا است چرا که سرانجام منتهی به اومی شود. درست است که حکمها (داورها) در داستان جنگ صفین به تصویب امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تعیین نشدند ولی اگر تعیین می شدند حکم آنها حکم علی (علیه السلام) و حکم علی (علیه السلام) حکم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حکم پیامبر حکم خدا بود.

اصولاً مگر خداوند مستقیماً بر جامعه انسانی حکومت و یادآوری می کند، جز این است که باید اشخاصی از نوع انسان - منتهی به فرمان خدا - زمام این امر را به دست گیرند؟ ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن، اصل داستان حکمیت را بر علی (علیه السلام) ایراد گرفتند و حتی - العیاذ بالله - آن را دلیل بر انحراف حضرتش از اسلام دانستند، زهی خود خواهی و جهل و جمود!! و این چنین، سازنده ترین برنامه ها هنگامی که به دست افراد جهول و نادان بیفتد تبدیل به بدترین وسائل مخرب می شود.

و امروز هم گروهی که در حقیقت دنباله روان خوارجند و از نظر جهل و لجاجت چیزی از آنها کم ندارند آیه فوق را دلیل بر نفی تقلید از مجتهدان و یا نفی صلاحیت حکومت از آنها می دانند، ولی جواب همه اینها در بالا داده شد.

#### توجه به غیر خدا.

توحید تنها در این خلاصه نمی شود که خداوند یگانه و یکتا است، بلکه باید در

تمام شوْن زندگی انسان پیاده شود، و یکی از بارزترین نشانه‌هایش این است که انسان موحد به غیر خدا تکیه نمی‌کند و به غیر او پناه نمی‌برد. نمی‌گوئیم عالم اسباب را نادیده می‌گیرد و در زندگی دنبال وسیله و سبب نمی‌رود، بلکه می‌گوئیم تاثیر واقعی را در سبب نمی‌بیند بلکه سرنخ همه اسباب را به دست مسبب الاسباب می‌بیند، و به تعبیر دیگر برای اسباب استقلال قائل نیست و همه آنها را پرتوی از ذات پاک پروردگار می‌داند.

---

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۲۰

ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزن بی‌توجهی به این اصل برای اولیای حق مستوجب مجازات است، هر چند ترک اولائی بیش نباشد و دیدیم چگونه یوسف بر اثر یک لحظه بی‌توجهی به این مساله حیاتی سالها زندانش تمدید شد تا باز هم در کوره حوادث پخته‌تر و آبدیده‌تر شود، آمادگی بیشتر برای مبارزه با طاغوت و طاغوتیان پیدا کند، و بداند در این راه نباید جز بر نیروی الله و مردم ستمیده‌ای که در راه الله گام برمی‌دارند تکیه نماید.

و این درس بزرگی است برای همه پویندگان این راه و مبارزان راستین، که هرگز خیال ائتلاف به نیروی یک شیطان، برای کوبیدن شیطان دیگر به خود راه ندهند، و به شرق و غرب تمایل نیابند و جز در صراط مستقیم که جاده امت وسط است گام بر ندارند.

بَعْدُ

↑ فَرَسْتُ

قَبْلُ